

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نوحه های محرم ۹۶

قسمت اول

تنهایی حسین، زبان حال زینب کبری

حسین مانده تنها ، سپاهی ندارد	به جز تو خدایا پناهی ندارد
عطش طاقتش را چنان برده غارت	که در تن توان ، بهر آهی ندارد
زفرطِ عطش دود، بیند فضا را	و در دیده برق نگاهی ندارد
چگونه کنم باور این غم که بینم	علمدار و میرسپاهی ندارد
عزیز پیمبر به میدان خون رفت	به جز مقتل اش جایگاهی ندارد
چنان از عطش ناتوان از قتال است	که جز تیغ خود، تکیه گاهی ندارد
به جز کشته گشتن، لبِ تشنه، تنها	که بی تاب آن، گشته، راهی ندارد
به جز زینب زار و غمگین و خسته	نه یاور، نه یاری، گواهی ندارد
تو دانی که زینب به مُلکِ وجودش	به غیر از حسین، پادشاهی ندارد
چه وقت غروب است خورشید دین را	چو او آسمان، مهر و ماهی ندارد
به جز این که باشد علی را نشانه	بر قوم کوفه گناهی ندارد

زبان حال زینب در میدان رفتن امام حسین

دگر درد زینب دوابی ندارد	که دیگر امیدِ لقایی ندارد
بمیرم، چرا نور چشم پیمبر	به جز قتلگه، ره به جایی ندارد؟
گناهش چه بوده که این سان غریب است	در این دشت غم، ره به جایی ندارد
به کوفه شده میهمان، از چه اینک	بود بی معین، آشنایی ندارد
چنان تشنگی برده تاب و توانش	که در تن، توانِ نوایی ندارد
حریمش پریشان، همه بی پناهند	که عباسِ صاحبِ لوایی ندارد
روا باشد ازداغِ هجرش بمیرم	دل خسته، تاب جدایی ندارد
غم و غصه اش می گدازد دلم را	دلم از غم او رهایی ندارد
اگر جان خود را فدایش نسازم	دگر جان چه قابل؟ بهایی ندارد
خدا در تمام زمین و زمان ها	به جز او شه کربلایی ندارد
حسین شرط بودن، حسین رمز بودن	بقای پس از اوصفایی ندارد
حسین جانِ جنت، حسین جانِ عشق است	فلک جز حسین مه لقایی ندارد

زبان حال زینب در فراق برادر

دگر غصه من ، تمامی ندارد	که داغ فراق دلم می فشارد
به خون جگر، صیحه زن، نامت ای جان	دمادم به لوح دلش می نگارد
به امیدِ برگشتنِ تو به خیمه	غمین و حزین، لحظه ها می شمارد
به یاد لبان ترک خورده ی تو	به دامان خود اشک از دیده بارد
لب تشنه رفتی، ندیدی که زینب	چه سان از فراق تو جان می سپارد
نه درخیمه دارد، توانی به ماندن	نه ممکن به میدان، تو را وا گذارد
چرا زینب از داغ مرگت نمیرد؟	چه سان در بر این غمت تاب آورد؟

زینب در مقتل

از حرم رو سوی میدان می رود	خواهری افتان و خیزان می رود
جان به لب رو سوی جانان می رود	نیمه جانی گر برایش مانده است
سوی مقتل دیده گریان می رود	دور از چشم سپاه کوفیان
بحر اشک غم به دامان می رود	بهر غسل پیکر آن سر جدا
سینه زن با قلب سوزان می رود	سوی گودالی و نعش بی سری
رو به سوی نعش بی جان می رود	بوی خون پیچیده در دشت و دمن
خود سوی مقتل پریشان می رود	با چه محنت دور از چشم حرم
یا که او سوی گلستان می رود؟	بوی گل می آید از گودال خون

وداع امام با حرم

با دوصد محنت حرم، آرام کرد	پر زخم صبرخود، صد جام کرد!
ولوله درخیمه ها پیچیده بود	نهری از اشکی بر هر دیده بود
عاقبت وقت جدایی سر رسید	خیمه گه را ماتمی اکبر رسید
ز آن میانه، خواهری، بی تاب تر	دیده اش از دیده ها پر آب تر
شاه دین تا خواهر بی تاب دید	دست رحمت بر دل زینب کشید
آن که جانش بود، مالمال درد	گشت آرام و رضا را پیشه کرد
سرسپرده گشت بر امر قضا	در فغان، اما فغانش بی صدا
ز آن سپس کردی وداعی با زنان	داغدارانی ز ماتم نیمه جان
دیده گریان گشت بیرون از حرم	شوق طوفان داشت آن بحر کرم
کودکان بر گرد او اندر طواف	گل عذاران اشک ریزان در مطاف
گشت دامانش غریق دست آن	تشنه کامان یتیم و خسته جان
بر رُخش حیران، نگاه کودکان	سوخت جانش هُرم آه کودکان
آن یکی از او طلب، عمو نمود	یاد عباس علی، صبرش ربود
دیگری از او طلب بابا، چو کرد	کرد جان تشنه اش، غرقاب درد
کودکی را بر سر زانو نشانند	دست پرمهری به رخسارش کشانند
ز آن سپس گردید از آنان جدا	غرق مستی بود بر وصل خدا
تشنه لب می رفت چون میدان امام	دامنش دریایی از اشک مدام

رو به میدان، داشت، دل در خیمه گاه
حلقه زد از هر طرف، گردش، عدو
طاقتش بر رزم را از دست داد
گرد اسبش کوفیان چون گردباد
ای دوصد زائر شود قربان او
وصل جانان گشت در دم حاصلش
اوفتاد از اسب مولا ناگهان
جرم این لب تشنه ی تنها چه بود؟
عرش حق در انتظار مقدمش
خوش وفا بر عهد و برپیمان نمود
جنت حق بهر او آماده شد
نیست جنت جز حسین بن علی

بر لبانش بود ذکر آه و آه
با سپاه کوفه شد تا روبرو
همچو طوفان در دل لشکر فتاد
لحظه ای حیران ز پیکار ایستاد
نیزه داران در کمین جان او
تا سه شعبه تیر آمد بر دلش
تیر چون باران به سویش شد روان
تیغ ها بر او دمادم در فرود
رب و یا رب بود ذکر هر دمش
جان خود را بهردین قربان نمود
تا سرش بر روی نی بنهاده شد
چیست جنت جز حسین بن علی؟

زبان حال امام حسین در فراق برادر

برادر رشیدم	افتاده از مرکب، خدا
دلور شهیدم	دستش شده از تن جدا
خون از سرش جاری شد و ره را به دیده بسته	انبوه نیزه بر تنِ مطهرش نشسته
دستان آن میر وفا از تن بریده دیدم	شرمنده حالی داشت بهر کودکان خسته
دستان ساقی حرم از تن بریده گشته	ماه منور حرم در خون تپیده گشته
جز حق نمی داند که من بر علقمه چه دیدم	با دیدنش نقش زمین، قدم خمیده گشته
از سوز دل ناله زدم، فریاد سر به دادم	بی اختیار از مرکبم بر نعش او فتادم
فریاد جانسوزی من از عمق جگر کشیدم	گریبان سر خونین او بر دامنم نهادم
و آن مشک پاره، او فتاده در کنار او بود	تیر جفا ای وای من در دیده اش فرو بود
از تیغ های بی امان فرقتش شکفته دیدم	با حق در آن حال حزین، مشغول گفت و گو بود
گل بوسه ها نتواند از رخساره ام بچیند	گفتا مبر نعشم حرم زینب تنم نیند
گو، از جهان رفته دگر سقای نا امیدم	این سان اگر بیند مرا غرق عزا نشیند
جان را برای تشنه کامان حرم فدا کرد	گو، کودکان را عمو بر عهد خود وفا کرد
ای من فدای غیرت این افسر رشیدم	تا جان به تن بودش دفاع از اهل خیمه ها کرد
برخاستم از پیش او، با قامت کمانی	خاموش شد ماه حرم جان داد ناگهانی
بس طعنه از قوم عدو در قتل او شنیدم	گرد من و عباس من دشمن به شادمانی

زبان حال زینب در شهادت برادر

ماه من در خون نشست	قلب پیغمبر شکست
داغ عالم بر دل	خواهرش زینب نشست
جان زهرا بر زمین افتاده است	تشنه جان خود به جانان داده است
رأس پاکش را به نی بنهاده است	کوفی شادان ومست
قلب پیغمبر شکست	
ای خدا این نعش عریان را ببین	بر سر نی رأس تابانش ببین
بر سرش خیل یتیمانش ببین	اشک، راه دیده بست
قلب پیغمبر شکست	
نیزه ها بر پیکرش بنشسته است	تار و پودش تیغ ها بگسسته است
چشم او از خاک و از خون بسته است	الگوی هر حق پرست
قلب پیغمبر شکست	
وه، چه گلگون پیکری دارد، حسین!	وه، چه نعش بی سری دارد، حسین!
چه بریده حنجری دارد، حسین!	سرو قد او شکست
قلب پیغمبر شکست	
گر سرش بر نیزه عدوان شده	گر تنش زیر سم اسبان شده
پیکرش یا رب چرا عریان شده	جرم و تقصیرش چه هست؟
قلب پیغمبر شکست	
کوفیان بر گرد نعشش مانده اند	اسب ها را برتن او رانده اند
اهل بیتش بی کس و درمانده اند	غمزده، بی سرپرست
قلب پیغمبر شکست	
نی سپاه ولشکری دارد، حسین	نی، به میدان افسری دارد، حسین
نی، علی اکبری دارد، حسین	کشته ی کوفی پست
قلب پیغمبر شکست	

عاقبت من بی حسین تنها شدم

زائر نعشش در این صحرا شدم

همسفر با لشکر اعدا شدم

جانم از داغش نرسد قلب پیغمبر شکست

او وفا بر عهد و پیماناش نمود

در ره یزدان فدا جاناش نمود

هدیه بر جانان، جوانانش نمود

عرش در سوگش نشست قلب پیغمبر شکست

حنجر بریده اش بوسیده ام

عطر زهرا از تنش بوئیده ام

غسل او دادم به آب دیده ام

رشته ی صبرم گسست قلب پیغمبر شکست

زبان حال مولا با خواهر

الف قد تو دال، اندر غم شد	سیه مویت ،سپید از ماتم شد
چه محنت ها که از بهرم کشیدی	سرم برنیزه تا دیدی، خمیدی
به گودال آمدی با نیمه جانی	تورا دیدم ز نی، قامت کمانی
به نعش بی سرم بی جان فتادی	قدم درمقتل من تا نهادی
به جز بر من به هستی دیده بستی	برم، دربستری ازخون نشستی
ندیدی در تنم یک جای سالم	ز تیغ و نیزه این قوم ظالم
که دیدی پیکرم را پاره پاره	نفس هایت فتاد اندر شماره
زدی یک صیحه و بی هوش گشتی	فتادی در برم مدهوش گشتی
در آغوشت، تنم محزون گرفتی	به شط خون وضو ازخون گرفتی
زدی بوسه مکرر حنجرم را	غمین در بر کشیدی پیکرم را
همان که مصطفی را نورعین است	نمی شد باورت، این تن حسین است
که زهرا و علی را نورجان است؟	به خود گفתי خدایا این همان است
وجودت دیده ای شد برنگاهم	چو دیدی کشته ،تشنه، بی گناهم
علی و فاطمه محو کمالت	زمین و آسمان گریان حالت
همیشه من به یادت سرفرازم	جمالت را، کمالت را بنازم
که جان بهرحسین بگرفته در دست	ندا آمد زحق، این کوه صبراست
درون هودجی از نورمی رفت	زمقتل، قد کمان، رنجور می رفت

همو که عشق را معنا نموده

سرافرازسماوات و زمین است

عجب صبری خدا داده به زینب

دمی داغ حسین از او جدا نیست

خموش ای زائر غمگین و خسته

بساط عاشقی برپا نموده

که او دخت امیرالمومنین است

غمی بی انتها داده به زینب

مگر زینب تواند بی حسین زیست؟

نمی بینی دل زهرا شکسته؟

زبان حال امام بر بالین عباس

برادر شهیدم، شهادتت مبارک	دلاور رشیدم، شهادتت مبارک
به بحر خون چرایی، ای مرتضا نشانه	ای افسر رشیدم شهادتت مبارک
به عهد خود برادر الحق وفا نمودی	کردی تو یاری من در بحر خون غنودی
با مرگ ناگهانت صبر از کف ام ربودی	نقش زمین چرایی، ای افسر رشیدم
ای من فدای رویت بستی چرا تو دیده	بنگر مرا کنارت با قامت خمیده
در عرصه شهامت، دوران چو تو ندیده	باور کنم چگونه دستت بریده دیدم
بر تشنه کامی تو آب روان بگیرد	بر نعش لاله گونت کون و مکان بگیرد
بر فرق منشق تو هفت آسمان بگیرد	با قلب پاره پاره، بر پیکرت رسیدم
مشتاق روی ماهت خیل فرشتگانند	مستقبل قدومت جمله پیامبرانند
در سجده بر رخ تو ماه و ستارگانند	تیر ستم به گریه از دیده ات کشیدم
بعد از تو دشمن دین آسوده شد برادر	بعد از تو خیمه گاهم غرق عزا سراسر
گو چون روم به خیمه بی تو به دیده ی تر	در انتظار رویت طفلان نا امیدم
پر کرده عطر و بویت ای باغ گل، فضا را	بخشیده زیب و زینت گلزار کربلا را
در حیرت از جهادت کردی تو ماسوا را	مانند تو برادر من در وفا ندیدم
در چهره چو ماهت نور پدر عیان است	پرواز روح پاکت بر اوج آسمان است
یادت همیشه مانا، در عرصه جهان است	بودی به زندگانی سرمایه امیدم

زبان حال امام بر بالین علی اکبر

گل باغ من زچه پرپری	صد پاره تن، علی اکبری
جان می دهم چو بینمت	غرقاب خون، مه انوری
آشفته دیدن موی تو	و آن غرق، خون گل، روی تو
دل را کشد همه سوی تو	داغت زده به دل آذری
ای قطعه قطعه شده بدن	خوش خفته ای تو دراین دمن
جانان من، همه جان من	علی اکبری، علی اکبری
بودی مرا، همه، آرزو	بهر خدا سخنی بگو
درخنده بین به برم عدو	زیبا گلم زچه پرپری
لب تشنه ام علی ای شهید	سرو قد تو چرا خمید
داغ تو برجگرم رسید	برمصطفی همه مظہری
قربان دیده ی بسته ات	قربان فرق شکسته ات
بر پیکر و تن خسته ات	خاک بلا شده بستری
دلدادہ ی رخ تو حرم	چشم انتظار تو خواهرم
گویم چه از تو به دخترم	آگہ زحالت اصغری

زبان حال زینب کبری پس از برادر

صحرا به صحرا می روم	گریان به هرجا می روم	با این سر گریان به نی (۲)
غم‌دیده تنها می روم	نالان به هرجا می روم	با این سر گریان به نی (۲)
من زینب بی خانمان، محنت کشی غم‌دیده ام	در این بیابان بلا داغ برادر دیده ام	
گریان به گودالی زخون من حنجرش بوسیده ام	گریان به هرجا می روم با این...	
دیدم به دشت کربلا سلطان دین افتاده است	سر را به خاک گرم میدان بلا بنهاده است	
لب تشنه بر آب روان مولای من جان داده است	نالان به هرجا می روم با این...	
سیلاب غم می آید و دریای خون کربلاست	کشته شده سالار من، درخیمه گه محشر بیاست	
راس بریده بر سر سرنیزه مشغول دعاست	گریان به هرجا می روم با این...	
هرجا روم رأس حسین بر نیزه همراه من است	شاهد به احوال من و بی تاب از آه من است	
در آسمان زندگی، مهر من و ماه من است	نالان به هرجا می روم با این...	
دیدم به میدان بلا عریان بدن سلطان دین	دیدم به چشم خویشتن جانم فتاده بر زمین	
در ماتم شاه جهان عرش خدا اندوهگین	گریان به هرجا می روم با این...	
دیدم که آخرای خدا من عاقبت تنها شدم	گشتم اسیر کوفیان آواره ی صحرا شدم	
دخت علی ام، همسفر با لشکر اعدا شدم	نالان به هرجا می روم با این...	
باشد تسلا ی دلم بر نی دعایم می کند	بیند چو بسته دست من نالان صدایم می کند	
وقتی نگاهش می کنم از غم رهایم می کند	گریان به هرجا می روم با این...	

از فرط ناله برحسین آمد دگرجانم به لب

اندر مصیبت های او درگریه ام هر روز و شب

خیمه گه بی یاورش غرق عزا، غرق تعب

نالان به هرجا می روم با این...

تا عصرعاشورا حسین از صدر زین شد سرتگون

تا برسرنی شد سرش گشتم من او را پیک خون

دخت امیرالمومنین رسواگرخضم زبون

گریان به هرجا می روم با این...

زبان حال زینب در فراق حسین

تا به کی، خیمه نشینم دیده تر

باشم از حال حسینم بی خبر

ای خدا طاقت به قلب من بده

جان من تنها به میدان مانده است

ای صبا آور از او بهرم خبر

ای خدا طاقت به قلب من بده

دیدمش تنها به میدان می رود

از حرم با کام عطشان می رود

بی سپه رو سوی عدوان می رود

غربتش افکند بر جانم شرر

نیزه داران نیزه شان سوی امام

کوفیان را تیغ بیرون از نیام

خیمه گه درناله و شیون مدام

دیده تر دارند بر میدان نظر

یک تنه با خصم دین شد روبرو

حلقه زد خیل عدو برگرد او

ای دل از تنهایی مولا مگو

شد حرم را سیل خون اشک بصر

تیغ می آمد چو باران بر سرش

نیزه بارد دم به دم بر پیکرش

سنگ کین شد بر جبین اطهرش

اوفتاد از مرکب آن فخر بشر

تا که شه از روی مرکب اوفتاد

غرق خون بر خاک میدان سر نهاد

شد به مقتل شمر دون بد نهاد

بر کشیده تیغ بود آن خیره سر

بی رمق تا شمر مولا را بدید

تیغ را بر حنجر آن شه کشید

تشنه لب از پیکر او سر برید

برد با خود مضطرب ببریده سر

غرق لرزه گشت از مقتل برون

دست و پا می زد حسین در بحر خون

برلبش انا الیه راجعون

بود فکر کودکانی دیده تر

تا که شد ازتن مولا سر جدا

شد فضا تیره، زمین غرق عزا

درفغان و لرزه شد عرش خدا

محو انوار رخس شمس و قمر

کوفیان خود را به شیطان باختند

اسب ها برنعش بی سر تاختند

آتش کین درحرم انداختند

کودکان ازخوف جان آسیمه سر